

فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال دهم، شماره سی و هفتم، بهار ۱۳۹۹
مقاله پژوهشی، صفحات ۴۷ - ۶۴

رویکرد ابن رضوان مالقی و ابن ازرق غرناطی در بازتاب تشیع سلطان محمد خدابنده

محمد رضا ابوتی مهریزی^۱

سمیه حاضری بغدادآبادی^۲

چکیده

علل و نتایج تشیع سلطان محمد خدابنده در منابع تاریخی شرق جهان اسلام به‌ویژه در منابع ایرانی بازتاب گسترده‌ای داشته است. ابن رضوان مالقی (متوفای ۷۸۲) و ابن ازرق غرناطی (متوفای ۸۹۶) دو عالم برجسته سیاست‌نامه‌نگار اندلسی در غرب جهان اسلام از طریق *رحله ابن بطوطه* با این ماجرا آشنا شدند. آن دو نه از منظر تاریخ‌نگارانه، بلکه در مقام تخطئه و تقبیح این رویداد از موضع عالمان سیاسی که در پی تصحیح امور و تبیین نظام سیاسی مطلوب اسلامی بر اساس قرائت خاص اسلام سنی مالکی بودند، به این موضوع پرداخته‌اند. سؤال اصلی پژوهش این است که گرایش سلطان محمد خدابنده به تشیع چه بازتابی در اندیشه سیاسی ابن رضوان مالقی و ابن ازرق غرناطی داشته است؟ این نوشتار با بررسی آثار این دو عالم اندلسی نشان داده است که تأثیر جهان بینی سنی این دو دانشمند و انگیزه‌های دخیل در تصنیف آثارشان متأثر از فضای سیاسی و اجتماعی غرب جهان اسلام بوده است. باورهای اسلامی ابن رضوان و ابن ازرق بر اساس مذهب تسنن مالکی و نگاه به تشیع به مثابه رفض و بدعت در اسلام، موجب ارائه تصویری منفی از گرایش سلطان محمد خدابنده به تشیع در غرب جهان اسلام شده است.

کلیدواژه‌ها: ابن ازرق غرناطی، ابن رضوان مالقی، سلطان محمد خدابنده، مذهب در دوره ایلخانی.

۱. استادیار گروه تاریخ اسلام دانشگاه بین‌المللی اهل بیت (نویسنده مسئول) abumehrizi@yahoo.com

۲. طلبه سطح ۳ مدرسی ادبیات عرب مؤسسه آموزش عالی رفیعة المصطفیٰ hazeri61@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۲۵

درآمد

گرویدن سلطان محمد الجایتو معروف به خدابنده به تشیع در عهد ایلخانان مغول در ایران از برجسته‌ترین تحولات مذهبی در تاریخ دینی ایران و شرق جهان اسلام بوده است. همگرایی روزافزون تشیع و تصوف در دوره ایلخانی زمینه‌ساز گذار اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی از تسنن به تشیع بود. تا اینکه این همگرایی در دو سده بعد، موجب رواج تشیع در عصر صفوی در ایران شد.

این مسئله با توجه به نقش آفرینی علمای شیعه چون علامه حلی مورد توجه تاریخ‌نگاران قرار گرفته بود. این موضوع به طور طبیعی مورد توجه مورخان شرق عالم اسلام قرار داشت به گونه‌ای که برخی تاریخ‌نگاران و مصنفان دوران مغول و تیموری آن را گزارش کرده‌اند. مسئله گرویدن سلطان محمد الجایتو به تشیع و تلاش وی برای رواج آن در ایران موجب واکنش‌های منفی علمای سنی مذهب در شهرها و ولایات گوناگون شده بود. در غرب جهان اسلام نیز با وجود دوری راه، برخی از اندیشمندان به سبب گرایش‌های سنی خود به ارزیابی این مسئله و تقبیح آن پرداخته‌اند. ابن بطوطه سیاح مغربی در رحله از آن رویداد یاد کرده است. پس از او دو عالم سیاست‌نامه‌نگار یعنی ابن رضوان مالقی و ابن ازرق غرناطی این رویداد را تحلیل کرده‌اند. اهمیت موضوع در آن است که این دو نه به انگیزه تاریخ‌نگاری بلکه از منظر دو فقیه و متکلم سنی مالکی اندلسی برای تبیین اهداف خود از گرایش سلطان محمد خدابنده به تشیع و پیامدهای آن بهره گرفته‌اند.

پیشینه پژوهش

در مورد واکنش علمای اندلسی در باب تشیع الجایتو و اقدامات وی برای اشاعه این مذهب در ایران، تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. مجتبی دوستی و یونس فرهمند (۱۳۹۲ش)، در مقاله‌ای تحت عنوان «ابن رضوان مالقی و اندیشه سیاسی وی»، آیین ملک‌داری در نگاه ابن رضوان را بررسی کرده‌اند. همچنین در مدخل «ابن ازرق، شمس‌الدین»، به قلم حسن یوسفی اشکوری و سید جواد طباطبایی (۱۳۶۹ش)، در دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، به اجمال به شرح احوال ابن ازرق و آثارش پرداخته

شده است. این مدخل پیش از چاپ کتاب *روضه‌الاعلام* ابن ازرق، نوشته شده است. مقاله حاضر با مروری کوتاه بر شخصیت ابن رضوان و ابن ازرق و سیاست‌نامه‌نگاری ایشان، بر آن است تا واکنش اهل سنت به ویژه این دو عالم اندلسی را در قبال تشیع سلطان محمد خدابنده بررسی کند.

الف) ابن رضوان و ابن ازرق و سیاست‌نامه‌نگاری ایشان

ابوالقاسم عبدالله بن یوسف بن رضوان النجاری المالقی از کاتبان بزرگ دولت مرینی در مغرب و از معاصران ابن خلدون در سده هشتم هجری بود (ابن خلدون، *العبر*، ۷، ۵۱۴؛ همو، *رحله*، ۶۹؛ زرکلی، ۱۴۷/۴). لسان‌الدین بن خطیب که در زمان حیات ابن رضوان به شرح حال او پرداخته است، از او با عنوان «صاحب‌القلم‌الاعلی»، یاد می‌کند (ابن خطیب، ۳/۳۳۷). این عنوان در مغرب برای کسانی به کار می‌رفته که صاحب شغل انشاء در تشکیلات اداری بود و معادل عنوان صاحب دیوان انشاء در شرق جهان اسلام است (ابن فضل‌الله عمری، ۸/۱۲؛ مقریزی، ۳/۳۹۴، ۷۳۲؛ سیوطی، ۲/۲۰۶). مقری تلمسانی با تعبیر «صاحب‌العلامة‌العلمیه و القلم‌الاعلی بالمغرب» بر منصب ابن رضوان تأکید می‌کند (مقری تلمسانی، ۷/۲۲۲).

ابن رضوان مالقی به سال ۷۱۸ در خانواده‌ای اهل علم و ادب و سیاست، در مالقه به دنیا آمد (زرکلی، ۱۴۷/۴). او نزد استادان خود در مالقه به تحصیل علم و ادب پرداخت و در نظم و نثر و ترسل سرآمد شد. به سال ۷۴۱ بعد از هزیمت مسلمانان در جنگ طریف در حوالی جزیره‌الخضرا در جنوب اندلس، از طریق سبته راه مغرب را در پیش گرفت. ابن رضوان تا زمان وفات در سال ۷۸۲ در آزمور یا أنفا، نزد سلاطین مرینی مغرب به کارهای دیوانی مشغول بود (ابن خلدون، *العبر*، ۷/۵۲۳-۵۲۵، همو، *رحله*، ۸۶-۸۹؛ زرکلی ۱۴۷/۴-۱۴۸).

سیاست‌نامه ابن رضوان به نامه *الشُّهْب‌اللامعه فی السیاسة‌النافعه*، از دیگر وجوه شهرت وی است. ابن رضوان در مقدمه کتاب شرح می‌دهد که از طرف مخدوم خویش، سلطان ابوسالم ابراهیم بن علی (حک. ۷۶۰-۷۶۲)، به تدوین مجموعه‌ای در سیاست ملوکیه و سیر سلطانیه مأموریت یافت بود از این رو با گردآوری سیاست ملوک گذشته،

به تحریر سیره خلفا و کلمات حکمای پیشین پرداخته است (مالقی، ۵۱-۵۲). ابن رضوان با تأکید بر اصل عدالت در سیاست‌ورزی توسط سلطان، جهت تبیین آن به روش شریعت‌نامه‌نگاران، به آیات، احادیث، روایات و آموزه‌های حکیمان یونان و ملوک عجم توجه کرده است (دوستی و فرهمند، ۹۶). او در این راه از منابع گوناگونی چون احکام السلطانیه ماوردی، العقد الفرید ابن عبد ربّه، سراج الملوک طرطوشی و احیاء علوم الدین غزالی بهره برده است. ابن رضوان با ذکر روایت‌های تاریخی کوشید تا مفهوم سیاست و مبانی مشروعیت و مقبولیت حاکمیت مطلوب را از منظر شریعت اسلام تبیین کند (مالقی، ۴۶۰). علی سامی النشار معتقد است که احتمالاً ابن خلدون با استفاده از الشهب اللامعه ابن رضوان مطالبی را از ابن بطوطه نقل کرده است (همو، مقدمه سامی النشار، ۳۲).

دیگر عالم اندلسی که موضوع تشیع الجایتو در آثار وی بازتاب یافته است، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد اصبحی غرناطی معروف به ابن ازرق است. او فقیه، ادیب و صاحب‌نظر در سیاست مدن در سده نهم هجری است. سخاوی با ابن ازرق ملاقات داشته و او را از مردان بزرگ روزگار دانسته است (سخاوی، ۲۱/۹). ابن ازرق نیز همچون ابن رضوان در مالقه زاده شد و تحصیلات خود را نزد استادان مالقه و غرناطه سپری کرد (مقرئ تلمسانی، ۲۸۳/۳). وی در مالقه، وادی آش و غرناطه منصب قضاوت داشت و این مورد اخیر را تا زمان سقوط غرناطه در اختیار داشت (حنبلی علیمی، ۳۷۷/۲؛ یوسفی اشکوری و طباطبایی، ۱/۳). او پیش از سقوط غرناطه از سلطان تونس، ابو عمرو عثمان بن محمد المنصور (حک. ۸۳۹ - ۸۹۳) از امرای بنی حفصی کمک خواسته بود (سخاوی، ۲۱/۹). ابن ازرق پس از تسلط مسیحیان بر غرناطه، به تلمسان رفت و چون از سلاطین مغرب کمکی دریافت نکرد به مصر رفت و در آنجا از سلطان مملوک، قایتبای (۸۷۲-۹۰۱)، برای نجات غرناطه کمک خواست (حنبلی علیمی، ۳۷۷/۲). مدتی بعد به هنگام بازگشت از حج در قدس شریف به قضاوت منصوب شد (همانجا). چندی بعد در هفدهم ذی‌الحجه سال ۸۹۶ در همانجا درگذشت (حنبلی علیمی، ۳۷۷/۲).

ابن ازرق دو اثر برجسته دارد. یکی بدائع السلك فی طبائع الملک در اندیشه سیاسی،

که صاحب *نفع الطیب* آن را کتاب مفیدی می‌نامد. *بدائع السلاک تلخیص* و برداشتی از مقدمه ابن خلدون است (مقّری تلمسانی، ۲۸۴/۳). ابن ازرق چنان در نقد و تحلیل تاریخی از ابن خلدون تأثیر پذیرفته گوی اینک او نخستین عالم در میان مسلمانان است که روش و منش تاریخی ابن خلدون را در پیش گرفته و اهمیت آن را درک کرده است (یوسفی اشکوری و طباطبایی، ۱/۳). او نیز مانند ابن خلدون عصیت را پایه و اساس حکومت می‌شمارد اما آن را ویژه حکومت‌های شرعی می‌داند. ابن ازرق خلافت خلفای راشدین را خلافت محض می‌شمرد و دوره اموی تا دوره متوکل عباسی را روزگار آمیزش خلافت و سلطنت و بعد از آن را به طور طبیعی و اجتناب‌ناپذیر، دوره انتقال به سلطنت خالص در نظر می‌گیرد (همانجا).

اثر دوم ابن ازرق *روضه‌الاعلام بمنزلة العربیه من علوم‌الاسلام* است. ابن ازرق در این اثر در قامت یک ادیب مدافع زبان عربی و هم یک دانشمند سیاست‌نامه‌نگار متشرع ظاهر گشته است. وی تصنیف کتاب *روضه‌الاعلام* را در ۲۶ شعبان سال ۸۷۵ در مالقه در فضایل ادبیات عرب به پایان برده است (غرناطی، *روضه‌الاعلام*، ۱۰۱۸/۲). او در این کتاب به شرح و توضیح علوم ادبی و برتری آن بر سایر علوم پرداخته است.

ب) مبانی فکری ابن ازرق در گزارش تشیع خدابنده

مالقی در *الشهب‌اللامعه* خبر گرایش خدابنده به تشیع و سپس بازگشت او به تسنن را به عنوان یک نمونه تاریخی ذیل عنوان سماع مواعظ و تعظیم اهل خیر توسط ملوک آورده است (مالقی، ۷۶). ابن ازرق نیز همان حکایت را در *بدائع السلاک* در ردیف اموری که ملوک برای استواری ملک باید انجام دهند، می‌آورد (غرناطی، *بدائع السلاک*، ۱۷۵/۱). این حکایت در قالب ذکر طبقاتی که صاحب حق هستند (همو، ۳۸۶/۱)، بعد از ذکر وظایف ملک در رعایت حقوق آل نبی و شرفای از نسل حضرت فاطمه دخت نبی (همو، ۳۸۸-۳۸۶/۱)، در بذل عنایات به صنف علمای امت نیز بیان شده‌است (همو، ۳۸۸/۱). لکن همو در *روضه‌الاعلام* پیش از ذکر حکایت شیعه شدن خدابنده، در صدد تخطئه مبانی فقهی و تفسیری شیعه و ذکر برخی مواضع خطای ادبی ایشان در استنباط آیات الاحکام برآمده است. او برای این منظور داستان یک عالم شیعی در شهر

حلب را از کتاب *فرق الفقهاء* نوشته فقیه مالکی، امام ابوالولید سلیمان بن خلف نجیبی قرطبی باجی (متوفای ۴۷۴) بیان می‌کند (غرناطی، *روضه‌الاعلام*، ۵۵۰/۲-۵۵۵)، آن گاه به عنوان یک اندیشمند سیاسی از باب نمایاندن عواقب سیاسی این مسئله، ماجرای تشیع خدابنده را بازگو می‌کند.

ابن ازرق در گزارش این ماجرا روش شیعیان را در تفسیر آیات قرآن و استنباط مسائل فقهی و کلامی به چالش کشیده است. او معتقد است تفسیر شیعیان از آیات قرآن از آنچه که کلام عرب اقتضا می‌کند، خارج شده است به گونه‌ای که عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد (همو، ۳۲۶/۲). برای تبیین این موضوع به مثالی طنزآمیز از ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) استناد می‌کند که او تفسیر شیعه از آیات قرآن را بسان تأویلی دروغین از بنی تمیم در مورد بیتی از سروده‌های فرزدق (متوفای ۱۱۰) یافته است که طی آن اسامی به کار رفته در آن بیت به مواضع مختلف خانه کعبه منتسب شده‌اند^۱ (همو، ۳۲۶/۲-۳۲۷). او در مثال دیگری از آیه ۸۰ سوره یوسف با مضمون رویگردانی برادر یوسف در همراهی دیگر برادران در ترک مصر به واسطه گرفتاری بنیامین، یاد می‌کند که جابر جعفی (متوفای ۱۲۸)، از رجال تابعی شیعه، تأویل آن را به امام علی بن ابی طالب و کرامات خارق‌العاده آن حضرت مبنی بر جایگاه ایشان بر فراز ابرها نسبت داده است (همو، ۳۲۱/۲-۳۲۳). از منظر فقهی نیز او اختلاف مذاهب به خصوص شیعه را در تفسیر آیه ۶ سوره مائده درباره حکم مسح یا غسل دو پای در وضو از مصادیق درک ناقص یا بی‌اطلاعی از علم نحو قلمداد می‌کند (همو، ۵۴۷/۲). ابن ازرق موضوع مجادلات نحوی و فقهی این آیه را با بهره‌گیری از کتاب *فرق الفقهاء* باجی، دست‌مایه غلبه اهل سنت بر شیعیان قرار می‌دهد و از آن به عنوان نمونه‌ای برای نمایاندن نقش عالم سنتی واقف بر کلام عرب و معارف اسلامی در زدودن آثار رفض از یک امیرنشین محلی و رعایای آن در حلب استفاده می‌کند. سپس نمود کلان‌تر آن را در قلمرو یک سلطان بزرگ در قالب حکایت سلطان محمد خدابنده بیان می‌کند.

به گزارش ابن ازرق، امام باجی صاحب *فرق الفقهاء* به سال ۴۳۷ در مسجد جامع

۱. این حکایت در *عیون‌الخبار* ابن قتیبه و برخی منابع دیگر با اختلاف اندکی وجود دارد (دینوری، ۱۶۱/۲-۱۶۲؛ فاکهی، ۶۹/۲-۷۰؛ ابن عبد ربیه، ۲۵۰/۲؛ ابن ابی‌الحدید، ۳۸۷/۱۹).



حلب با ابوعلی بن المعلم الحلبی (زنده ۴۵۳)، فقیه شیعی و صاحب حلقه درس فقه آن مسجد در این مسئله که در وضو آیا شیوه اهل سنت در شستشو و غسل دو پای یا مسح بنا بر استنباط فقهی شیعه فرض است، به مناظره می‌پردازد. غلبه باجی در این مناظره به سرافکنندگی ابن معلم حلبی و اصحابش می‌انجامد (غرناطی، روضة‌الاعلام، ۵۵۰/۲-۵۵۴). در این وقت معزالدوله شمال ابا علوان بن صالح الکلابی (متوفای ۵۵۴)، امیر مرداسی حلب تحت تأثیر تعالیم ابن معلم بود. همسر سنی مذهب امیر، سیده بنت ابن رباب النمیری که در پی فرصتی برای رویگردانی او از تعالیم شیعی بود، از این مناظره استفاده کرد و با تدارک ملاقات‌هایی میان امیر و ابوالولید باجی، سرانجام او را به مذهب تسنن راغب ساخت. پس از آن امیر حلب با برخی شیعیان متعصب برخورد کرد و آنها را از حلب بیرون کرد. به این ترتیب مذهب تسنن در آن سامان رواج یافت و مبنای صدور فتاوی فقهی بر اساس مذهب مالکی صورت پذیرفت^۱ (همو، ۵۵۴/۲). باجی ابن معلم را مردی جوان و به دور از تعلیمات صحیح و قابل اعتنا خوانده است که بی‌دانشی وی به ویژه در علم نحو نه تنها او بلکه امیر و مردم تحت امر وی را به گمراهی کشیده است.

ابن ازرق بلافاصله بعد از این حکایت، به گرایش سلطان محمد خدابنده به تشیع و بیان زمینه‌ها و پیامدهای آن می‌پردازد. گویی او حکایت سابق را در قالب یک نشانه کوچک محلی و پیش‌درآمدی در تعمیم آن به یک سلطنت بزرگ در مقیاس ایران‌زمین جهت بیان عوارض استیلای عناصر بی‌بهره از دانش کافی در نحو، فقه و تفسیر و نقش عالمان فاضل و ادیب در جبران و اصلاح آن آورده است.

۱. تحول مذهبی شمال بن صالح مرداسی در دیگر منابع نیامده است. به گزارش ابن خلدون چون ابو محمد حسن بن علی یازوری (متوفای ۴۵۰) به سال ۴۳۶ به وزارت المستنصر بالله (متوفای ۴۸۷) خلیفه فاطمی رسید، شمال بن صالح امیر حلب و معز بن بادیس (متوفای ۴۵۳) امیر افریقیه (تونس) از آن وزیر رویگردان شدند و ابن بادیس به سال ۴۳۷ نام خلیفه فاطمی را از خطبه انداخت و نام القائم بالله (متوفای ۴۶۷) خلیفه عباسی را جایگزین ساخت. خلیفه عباسی نیز به وسیله ابوالفضل بغدادی برای او منشور و خلعت به قیروان فرستاد (ابن خلدون، العبر، ۱۹/۶). ابن خلدون در جای دیگری تاریخ واقعه مزبور را سال ۴۴۰ گزارش می‌کند (همو، ۷۹/۴). با وجود این، تحول مذهبی که ابن ازرق از قول باجی در احوال امیر وقت حلب بازگو می‌کند، می‌تواند با این اقدامات ابن بادیس همسویی داشته باشد.

با این همه ابن عدیم صاحب بغیة الطلب فی تاریخ حلب، از مقام بلند ابوعلی بن المعلم به عنوان فقیهی متکلم، ادیب و شاعر بزرگ شیعه و صاحب کتب معتبر در فقه و اصول مانند کتاب التاجی و معالم الدین یاد می‌کند که فقه را نزد ابی‌الصلاح حلبی از فحول فقهاء و متکلمین شیعه خوانده و فراگرفته است. همچنین بر حضور مستمر و فعالیت دینی ابوعلی در مسجد جامع و اهتمام اهل حلب برای تحصیل فقه و ادب نزد وی اذعان دارد (ابن عدیم، ۲۲۷۶/۵-۲۲۷۷). ابوعلی متولد سال ۴۰۰ در عنفوان جوانی اثری برای سبکتکین غلام امیرالجیوش انوشتکین دزبری (متوفای ۴۳۳) و گماشته وی بر قلعه حلب نگاشت (همو، ۲۲۷۷/۵-۲۲۷۸). این نکات هر چند مؤید جوانی ابوعلی ابن المعلم در زمان ملاقات باجی با وی در حلب به سال ۴۳۷ است، در عین حال بیانگر آن است که بر خلاف اظهارات ابن ازرق از قول باجی، ابوعلی در همان زمان نیز عالم فاضلی بوده که در عین جوانی به نگارش کتاب اشتغال داشته است.

ج) رحله ابن بطوطه منبع ابن رضوان و ابن ازرق در بازگویی تشیع خدابنده

تغییر مذهب ایلخان مغول در ایران و تحولات آن چندان اهمیت داشت که مورد توجه مورخین و مصنفین این دوره در شرق و غرب جهان اسلام قرار گرفته بود. این رویداد به ویژه برای مصنفین اهل سنت که حدود پنج دهه بعد از سقوط خلافت عباسی توسط مغولان، با شیعه شدن یک سلطان بزرگ مغول غافلگیر شده بودند، اهمیت ویژه داشت. از این رو ابن رضوان مالقی و ابن ازرق غرناطی در غرب جهان اسلام موضوع شیعه شدن سلطان محمد خدابنده را مورد توجه قرار داده‌اند.

ابن رضوان در الشهب‌اللامعه و ابن ازرق در بدائع‌السلک و نیز روضة‌الاعلام به شیعه شدن خدابنده پرداخته‌اند. ابن ازرق در روضة‌الاعلام حکایت مزبور را با استناد به کتاب سیاست (الشهب‌اللامعه) ابن رضوان ذکر می‌کند (همو، روضة‌الاعلام، ۲/۵۵۵). اما در بدائع‌السلک اشاره‌ای به مأخذ خود نمی‌کند. احتمالاً ابن رضوان روایت مزبور را بدون ذکر منبع، از رحله ابن بطوطه (متوفای ۷۷۹) گرفته است. استفاده وی از گزارش‌های ابن بطوطه بدون ذکر منبع، به این فقره محدود نمی‌شود، بلکه مقایسه برخی از دیگر مطالب الشهب‌اللامعه با رحله ابن بطوطه به روشنی گویای بهره‌مندی ابن رضوان از اثر مزبور

است. علی سامی النشار محقق و مصحح *الشهب اللامعه* در پانویس‌ها، به موارد متعددی از این بهره‌مندی اشاره کرده است (مالقی، ۸۴، ۲۲۹، ۳۱۴-۳۱۶، ۳۳۰).

تقدم *رحله ابن بطوطه بر الشهب اللامعه* ابن رضوان روشن است. زیرا ابن جزری که ابن بطوطه *رحله خویش* را جهت تنقیح و تذهیب به او سپرد، در سال ۷۵۶ در روزگار سلطان ابو عنان فارس بن علی مرینی (۷۴۹-۷۵۹) از این مهم فراغت یافته است (ابن بطوطه، ۲۸۰/۴). و ابن رضوان به امر سلطان ابوسالم مرینی در خلال سال‌های ۷۶۰ تا ۷۶۲ *الشهب اللامعه* را تألیف کرده است. بنابراین لازم است پیش از بیان نحوه ذکر ماجرای تشیع سلطان محمد خدابنده توسط ابن رضوان و ابن ازرق، به کیفیت بازتاب این حکایت در *رحله ابن بطوطه* توجه شود تا مندرجات آن را با نگاه تطبیقی با گزارش حکایت مزبور در آثار ابن دو عالم اندلسی بررسی کرد.

د) گزارش ابن بطوطه از تشیع خدابنده و انعکاس آن در آثار ابن رضوان و ابن ازرق

بنا به گزارش ابن بطوطه، سلطان محمد خدابنده، تحت تأثیر همنشینی با جمال‌الدین بن مطهر حلّی معروف به علامه حلّی (متوفای ۷۲۶)، به رفض و تشیع گرایید. وی جهت تبیین کیفیت اقناع سلطان برای پذیرش تشیع توسط علامه حلّی می‌افزاید که او در تزئین و امتیاز تشیع نسبت به تسنن، ابوبکر و عمر را به عنوان وزیران پیامبر ﷺ و علی علیه السلام را پسر عمو و داماد وی و به طبع وارث او در خلافت معرفی کرد. علامه حلّی برای تثبیت این معنی در ذهن سلطان، امتیاز و استحقاق او را در احراز مقام سلطنت از اجدادش نسبت به دیگران گوشزد کرد (همو، ۳۸/۲). این تعبیر ابن بطوطه از استدلال علامه حلّی یادآور استدلالی است که ابوالقاسم قاشانی از زبان ترمناس از ملازمان سلطان در ترجیح تشیع بر تسنن بر سلطان عرضه می‌دارد. چنانکه می‌نویسد: «در دین اسلام کسی رافضی باشد که در یاساق مغول بعد از چنگیزخان، اورق او را قائم‌مقام او می‌داند و مذهب سنت اینکه امیری را به جای او سزاوار می‌داند» (قاشانی، ۹۹). ابن رضوان که بی‌تردید گزارش مزبور را از ابن بطوطه گرفته و ابن ازرق که به اذعان خود آن را از ابن رضوان اخذ کرده است، هر چند جملات آغازین خود را همانند ابن

بطوطه درج کرده‌اند، اما استدلال مزبور را در تقرّب علی بر شیخین از قلم انداخته‌اند. اما هر دو ایشان عین مطلب ابن بطوطه را تکرار کرده‌اند که دو عامل کفر سلطان محمد خدابنده و عدم معرفت وی از قواعد دین، موجب پذیرش دعوت علامه حلّی به تشیع او شده‌است (مالقی، ۸۱؛ غرناطی، بدائع/السلک، ۳۹۴/۱؛ همو، روضة/الاعلام، ۵۵۵/۲).

ارسال فرامین و اعزام فرستادگانی به عراق و خراسان جهت گرویدن مردم به تشیع و مخالفت‌های اهل سنت با آن، که از نگاه ابن بطوطه و نگاه سنی‌گرایانه ابن رضوان و ابن ازرق، واکنش طبیعی اهل سنت و جماعت در ولایات تحت امر ایلخان در برابر اشاعه رفض و بدعت است، مسئله دیگری است که هر دو به آن پرداخته‌اند. تاریخ ولادت ابن بطوطه در ۷۰۳ (زرکلی، ۲۳۵/۶) برابر با سال جلوس الجایتو و آغاز سیاحت وی نیز به سال ۷۲۵ (همانجا)، نه سال بعد وفات الجایتو در سال ۷۱۶ بوده‌است. اینکه ابن بطوطه گزارش این وقایع را با توجه به نزدیکی به عهد الجایتو، از منابع دیده یا از اخبار شفاهی شنیده، به درستی روشن نیست. حضور او در شهرهایی چون اصفهان و شیراز و ملاقات با علمای آن شهرها که از مراکز عمده تقابل با سیاست شیعه‌گری الجایتو بوده‌اند، سمعی بودن مأخذ این اخبار را در *رحله ابن بطوطه* تقویت می‌کند. خاصه آنکه ابن بطوطه حکایت تشیع الجایتو را ذیل ماجرای ملاقات خود با شیخ ابوابراهیم مجدالدین اسماعیل بن یحیی فالی شیرازی (۶۷۰-۷۵۶)^۱ و واقعه تقابل او با تشیع ایلخان و کراماتی که از شیخ مزبور در این بین سر زده، بیان کرده است (ابن بطوطه، ۳۶/۲-۳۷).

ابن خلدون که در زمان بازگشت ابن بطوطه به مغرب، از گزارش‌های او و از واکنش‌های مردم نسبت به نقل ماجراهای شگفت‌انگیز او قرار داشت (ابن خلدون،

۱. او علاوه بر آنکه فقیه و متکلمی برجسته و قاضی شیراز بود، به دو زبان عربی و فارسی شعر می‌سرود. جنید شیرازی (۴۲۶) و سبکی (۴۰۲/۹-۴۰۳) ابیاتی از اشعار عربی او را ذکر کرده‌اند. محمود کتبی در *تاریخ آل مظفر* در خلال اخبار سال ۷۴۰ ذکر می‌کند که بیت زیر را قاضی مجدالدین جهت ترغیب امیرمبارزالدین محمد مظفری به ترک منازعه با اهل شیراز سروده است: «مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند/ ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی (کتبی، ۴۳؛ برای شرح حال بیشتر وی ر.ک. زرکوب شیرازی، ۱۷۲-۱۷۳؛ جنید شیرازی، ۴۲۳-۴۲۶؛ فصیح خوافی، ۸۲۷/۲، ۹۴۶).



العبر، ۲۲۷/۱-۲۲۸)، در موضوع تحوّل مذهبی سلطان محمد خدابنده به سبب مصاحبت با روافض (همو، ۶۱۹/۵)، اشاره‌ای به تقابل اهالی ولایات تحت امر خدابنده به سیاست مذهبی وی نمی‌کند. لکن او از تشویش مردم از شیوع خبر حمایت و خرسندی خدابنده و ملازمان رافضی او از حمیضة بن ابی ثُمیّ الحسنی العلوی (مقتول ۷۲۰)، شریف مکه گزارش می‌دهد که در نزاع با برادرش رمیثه، امیر حجاز و سلطان الناصر محمد بن قلاوون (۷۰۹-۷۴۱)، مملوک مصر، مصمم به بیرون کشیدن شیخین از گورشان بوده‌است و چون هزیمت یافت، از او ابزار حفاری به‌دست آمد که جهت این منظور فراهم شده بود (همو، العبر، ۴۹۴/۵-۴۹۵).

بنابر گزارش ابن بطوطه، ایلچیان سلطان برای ابلاغ دعوت مردم به تشیع، نخست به بغداد، شیراز و اصفهان رسیدند. لکن او برخلاف راویان ایرانی، به جای اصفهان به گزارش اخبار بغداد و شیراز توجه کرده است. او با توجه به اهمیت بغداد و از آنجا که ماجرا را ذیل اخبار ملاقات خود با شیخ مجدالدین در شیراز نقل کرده، موضوع را با تمرکز بر اخبار این دو شهر بیان کرده است. ابن بطوطه و به تبع او ابن رضوان و ابن ازرق اخبار رویارویی اهل سنت با شیعه‌گری الجایتو را با ذکر مواجهه حنبله بغداد آغاز می‌کنند. ابن بطوطه یادآور می‌شود اهل باب الأزج بغداد^۱ که اغلب بر مذهب امام احمد بن حنبل بودند، نافرمانی کردند و حدود دوازده هزار تن از ایشان مسلحانه روز جمعه در مسجد جامع شهر گرد آمدند و نزد ایلچی سلطان و خطیب مسجد جامع تهدید کردند که اگر خطبه به گونه‌ای جز آنچه در گذشته معمول بوده، خوانده شود، و به جای نام خلفا و صحابه، نام ائمه اثنی عشر برده شود، خطیب و ایلچی سلطان را به قتل خواهند رساند. از این رو خطیب علی‌رغم فرمان سلطان، از خوف جان خود خطبه را به شیوه معمول خواند و اهل اصفهان و شیراز نیز بر همان طریق اهل بغداد رفتند (ابن بطوطه، ۳۸/۲).

نکته قابل توجه در گزارش ابن رضوان و ابن ازرق از واقعه مزبور آن است که ایشان

۱. محمد علی موحد در ترجمه *رحله ابن بطوطه* نام محله مزبور را سهواً به صورت باب الارخ ضبط کرده است (ابن بطوطه، سفرنامه، ۱۹۶). به نوشته یاقوت حموی، باب الأزج محله‌ای بزرگ در شرق بغداد بوده‌است که برخی از اهل علم بغداد از آنجا برخاسته‌اند (یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ۱۶۸).

در ذکر نام محله حنابله بغداد به جای باب الأزج، نام باب الکرخ را برده‌اند (مالقی، ۸۲؛ غرناطی، بدائع‌السلک، ۳۹۴/۱؛ همو، روضة‌الاعلام، ۵۵۵/۲). در حالی که محله باب الکرخ نه یک موضع حنبلی‌نشین بلکه شیعه‌نشین بوده‌است و حتی یاقوت حموی می‌نگارد که همه ایشان شیعه امامیه هستند و در میانشان هیچ سنی یافت نمی‌شود (یاقوت حموی، معجم البلدان، ۴/۴۴۸). به نظر می‌رسد که برخی کاتبان در استنساخ رحله ابن بطوطه دچار سهو و تصحیف شده و باب الأزج را به نام مشهور باب الکرخ و یا صورت‌های دیگر برگردانده‌اند.^۱ ظاهراً همین موضوع باعث سهو ابن رضوان در ضبط نام این محل در الشهب‌اللامعه شده و پس از او نیز به همین صورت مغلوط به آثار ابن ازرق راه یافته است.

به گزارش ابن بطوطه، قاضی شیراز، شیخ مجدالدین، پیش از قضات بغداد و اصفهان نزد ایلخان احضار شد. وی در اقامتگاه تابستانی سلطان در قراباغ^۲ به حضور ایلخان رسید. مقرر شد شیخ مجدالدین را در جایگاه سگ‌های درنده قرار دهند تا جان او را بستانند. لکن سگ‌ها از حمله به شیخ پرهیز کردند. این واقعه غریب از کرامات شیخ تلقی شده و موجب ارادت و خلعت‌بخشی سلطان از لباس خویش به وی شد که بالاترین مرحمت ایلخان به شمار می‌رفت. همچنین سلطان صد قریه از قرای جمکان^۳ فارس را به شیخ بخشید.

علاوه بر رحله ابن بطوطه، این حکایت در برخی از دیگر منابع سده هشتم نیز بازگو یا اشاره شده‌است. جنید شیرازی ذیل احوال شیخ مجدالدین در *شاه‌الآزار فی خط‌الاوزار عن زوارالمزار*، به کراماتش در ماجرای مجادله او با اهل ضلال، افکندنش نزد درندگان

۱. علی سامی‌النشار در تصحیح کتاب‌های الشهب‌اللامعه و بدائع‌السلک و سعیده‌العلمی در تصحیح روضة‌الاعلام نیز متوجه این سهو کاتبان نشده و همان ضبط نادرست باب الکرخ را آورده‌اند.

۲. ابن رضوان در الشهب‌اللامعه (ص ۸۲)، قراباغ را به صورت قرباغ ذکر کرده است و بنا بر گزارش مصحح اثر، علی سامی‌النشار، در یکی از نسخه‌بدل‌ها به شکل غراباغ آمده است. ابن ازرق نیز در بدائع‌السلک (ص ۳۹۵)، این محل را به سهو، کراباج ضبط کرده است. همو در روضة‌الاعلام (۲/۵۵۶)، نام مزبور را به‌درستی قید کرده است.

۳. جمکان یا جنتقان به ضم اول، موضعی در فارس (یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲/۱۷۲). ابن ازرق در بدائع‌السلک (۱/۳۹۶)، نام جمکان را سهواً جهکان ضبط کرده است. همو در روضة‌الاعلام (۲/۵۵۶)، نام مزبور به‌درستی ضبط کرده است.



و به سلامت ماندنش از گزند آن وحوش با عباراتی پرطمطراق اشاره می‌کند (جنید شیرازی، ۴۲۴-۴۲۵). تاج‌الدین سبکی نیز در *طبقات الشافعية الكبرى* در خلال ذکر احوال مجدالدین به اختصار به این حکایت که موجب منزلت او نزد ملوک و خدلان روافض شده، پرداخته است (سبکی، ۴۰۱/۹).

به نوشته ابن بطوطه، این واقعه موجب بازگشت سلطان از رفض و تشیع و صدور فرمان مبنی بر خواندن مردم به مذهب اهل سنت و جماعت گردید (ابن بطوطه، ۳۸/۲-۳۹). این ماجرا را ابن رضوان و ابن ازرق نیز روایت کرده‌اند (مالقی، ۸۲-۸۳؛ غرناطی، *بدائع السلك*، ۳۹۵/۱-۳۹۶؛ همو، *روضه‌الاعلام*، ۵۵۶/۲). تأکید ایشان بر این امر با توجه به جهان‌بینی و هدفمندی که این دو اندیشمند سیاسی اندلسی به جهت صیانت از ساحت اندیشه سنی خویش در جهان اسلام قائل بوده‌اند، امری قابل درک است. با وجود این، هر چند ابن بطوطه و به پیروی از او ابن رضوان و ابن ازرق در نهایت قائل به ترک تشیع توسط الجایتو و بازگشت او به تسنن شده‌اند، اما پاره‌ای از منابع به جدّیت او بر تشیع، تصریح کرده‌اند. برای نمونه رساله *فوائد الجایتو* که بخش مهمی از آن به گرایش‌های مذهبی وی اختصاص دارد، به روشنی گویای تمایل آگاهانه و عمیق او نسبت به مذهب تشیع است.^۱ ذکر مجلسی در مسجد جامع سلطانیه در روز جمعه، بیست و سوم ربیع‌الآخر سنه ۷۱۰ که طی آن الجایتو با عالمان برجسته‌ای چون علامه حلّی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و قاضی نظام‌الدین عبدالملک در پاسخ به سؤال علاء‌الدین نامی از خراسان به بحث و گفتگو در باب مفهوم حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» پرداخته است، گویای معلومات و علایق قابل توجه شیعی او است (همدانی، *بیان‌الحقایق*، ۳۹۳-۳۹۹). به این ترتیب نادرستی اظهارات ابن بطوطه، ابن رضوان و ابن ازرق آشکار می‌شود که سابقه کفر پیش از اسلام الجایتو و عدم اطلاع او از معارف دینی را موجب گروش وی به تشیع پنداشته‌اند.

ابن ازرق و ابن رضوان هر دو، سهو ابن بطوطه را مبنی بر آنکه سلطان محمد خدابنده نخستین ایلخان مغول است که اسلام آورده و مغولان به تاسی از او مسلمان

۱. جهت آگاهی از محتوای این رساله رجوع شود به رسول جعفریان، سلطان محمد خدابنده و تشیع امامی در ایران، ۴۱-۵۴.

شدند، تکرار کرده‌اند (ابن بطوطه، ۳۷/۲-۳۸؛ مالقی، ۸۱؛ غرناطی، *بدائع‌السلک*، ۳۹۳/۱؛ همو، *روضه‌الاعلام*، ۵۵۵/۲). آن دو از نقش سلف وی غازان خان (۷۰۳-۶۹۴)، در پذیرش اسلام و قبولانندن آن به مغولان (همدانی، *جامع‌التواریخ*، ۱۱۰۵/۲-۱۱۰۸؛ مستوفی قزوینی، ۶۰۲-۶۰۳)، غفلت کرده‌اند.

نتیجه

گزارش ابن بطوطه از ماجرای تشیع سلطان محمد خدابنده و استنباط وی از بازگشت سلطان از تشیع به تسنن در *رحله خویش*، مورد توجه ابن رضوان و ابن ازرق قرار گرفته است. این دو مؤلف سیاست‌نامه‌های خلافت‌محور بر اساس گفتمان و ادبیات فکری اهل سنت و جماعت، با تمسک به آن گزارش در آثارشان نشان دادند، عدم چیرگی بر قواعد و معارف شریعت و لغت عرب و اسباب آن، چه عواقبی برای یک سلطان در بر دارد. ابن رضوان و ابن ازرق عدم تسلط سلطان بر مبانی شریعت و زبان عربی را زمینه‌ساز بروز بدعت‌ها و انحرافات و همچنین موجب تقابل علمای دین و امت دانسته‌اند. آن دو معتقد بودند این تقابل می‌تواند موجب تزلزل و حتی سقوط سلطان شود؛ در این شرایط سلطان می‌تواند با بهره‌مندی از موعظه و ارشاد علمای صاحب دین و ادب به طریق سلف صالح و روش اهل سنت و جماعت رهنمون شود. ابن رضوان و ابن ازرق هر یک متناسب با ساختار و اهداف فکری و سیاسی در آثار خود به گزارش شیعه شدن الجایتو توجه کرده‌اند. ابن رضوان مالقی در *الشهب‌اللامعه* خبر شیعه شدن خدابنده و سپس بازگشت او به تسنن را به عنوان یک نمونه تاریخی ذیل عنوان سماع مواعظ و تعظیم اهل خیر توسط ملوک آورده است. ابن ازرق غرناطی نیز همان حکایت را در *بدائع‌السلک* در ردیف اموری که ملوک برای استواری ملک باید انجام دهند، می‌آورد. ابن ازرق با توجه به هدف‌گذاری خود در اثر دیگرش *روضه‌الاعلام* پیش از ذکر حکایت شیعه شدن خدابنده، در صدد تخطئه مبانی فقهی و تفسیری شیعه و ذکر برخی خطاهای ادبی ایشان در استنباط آیات الاحکام برآمده است. او برای این منظور حکایت رویارویی فقیه مالکی، امام ابوالولید قرطبی با جاجی با عالم شیعی شهر حلب ابوعلی ابن المعلم و نقش عالم هم‌کیش و هموطن خود را در اصلاح



مذهبی امیر مرداسی آن شهر معزالدوله شمال بن صالح بیان می‌کند. آنگاه به عنوان یک اندیشمند سیاسی از جهت تأمین هدف فکری خود و از باب نمایاندن ابعاد سیاسی این مسئله در حوزه جغرافیایی وسیع‌تر، ماجرای تشیع خدابنده با ترغیب علامه حلّی و اصلاح آن از طریق دانش و کرامات قاضی مجدالدین شیرازی را بازگو می‌کند.

منابع

- ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤.
- ابن اثير جزرى، عز الدين ابوالحسن على، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر و دار بيروت، ١٣٨٥.
- ابن الجوزى، ابوالفرج عبدالرحمن، المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، تحقيق محمد عبدالقادر عطا؛ مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٢.
- ابن خطيب، لسان الدين، الاحاطه فى اخبار غرناطه، تحقيق يوسف على طويل، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢٤.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر و ديوان المبتداء و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الاكبر (تاريخ ابن خلدون)، تحقيق خليل شحادة، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٨.
- _____، رحلة ابن خلدون، تحقيق محمد بن تاويت الطنجى و نورى الجراح، بيروت، المؤسسة العربية، ٢٠٠٣م.
- ابن عبد ربه الاندلسى، احمد بن محمد، العقد الفريد، تحقيق مفيد محمد قميحه، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٤.
- ابن عديم، عمر بن احمد، بغية الطلب فى تاريخ حلب، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- ابن فضل الله العمرى، شهاب الدين احمد بن يحيى، مسالك الاخبار فى ممالك الامصار، تحقيق احمد عبدالقادر الشاذلى، ابوظبى، المجمع الثقافى، ١٤٢٤.
- ابن بطوطه، شرف الدين ابو عبدالله محمد بن ابراهيم، رحلة ابن بطوطه (تحفة النظار فى غرائب الامصار و عجائب الاسفار)، تصحيح عبدالهادى التازى، رياض، اكاديمية المملكة المغربية، ١٤١٧.
- _____، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلى موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٣٧ش.



- جعفریان، رسول، سلطان محمد خدا بنده و تشیع امامی در ایران، قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۸۰ ش.
- جنید شیرازی، معین‌الدین ابوالقاسم، شدّالآزار فی حدّالآوزار عن زوارالمزار، تصحیح محمد قزوینی؛ عباس اقبال آشتیانی، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۸ ش.
- الحنبلی العلیمی، مجیرالدین عبدالرحمن، الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل، تحقیق عدنان یونس عبدالحمید ابوتبانه و محمودعلی عطاء اللّه، عمّان و الخلیل، مؤسسة الکتب الثقافیة، ۱۴۲۰.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷.
- دوستی، مجتبی و یونس فرهمند، «ابن رضوان مالقی و اندیشه سیاسی وی»، تاریخ و تمدن اسلامی، شماره ۱۸، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، پاییز و زمستان ۱۳۹۲ ش.
- دینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، عیون الاخبار، تحقیق یوسف علی طویل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸.
- زرکلی، خیرالدین، الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م.
- زرکوب شیرازی، معین‌الدین احمد، شیرازنامه، تصحیح اکبر نحوی، مؤسسه فرهنگی و پژوهشی دانشنامه فارس، ۱۳۹۰ ش.
- سبکی، تاج‌الدین ابی نصر عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیة الکبری، تحقیق محمود محمد الطنّاحی؛ عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳/۱۹۶۴ م.
- سخاوی، شمس‌الدین أبو الخیر محمد، الضوء اللامع لأهل القرن التاسع، بیروت، منشورات دار مکتبة الحیاة، بی تا.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره، تحقیق خلیل المنصور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸.
- غرناطی، محمد بن ازرق، بدائع السلك فی طبائع الملک، تحقیق و تصحیح علی سامی النشار، بیروت، الدار العربیة للموسوعات، ۱۴۲۷.

- _____ روضة الاعلام بمنزلة العربيه من علوم الاسلام،
 تصحيح سعيده العلمى، طرابلس، منشورات كليه الدعوة الاسلاميه، ١٤١٩.
- _____ فاكهى مكى، محمد بن اسحاق، اخبار مكه فى قديم الدهر و حديثه، تحقيق عبدالملك بن عبدالله بن دهيش، مكه، مكتبة الاسدى، ١٤٢٤.
- _____ فصيح خوافى، احمد بن محمد، مجمل فصيحى، تصحيح سيد محسن ناجى نصرآبادى، تهران، انتشارات اساطير، ١٣٨٦ ش.
- _____ قاشانى، ابوالقاسم عبدالله، تاريخ اولجايتو، تصحيح مهين همبلى، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٨٤ ش.
- _____ كنى، محمود، تاريخ آل مظفر، تصحيح عبدالحسين نوائى، تهران، انتشارات اميركبير، ١٣٦٤ ش.
- _____ مالقى، ابن رضوان، الشهب اللامعة فى السياسة النافعة، تحقيق و تصحيح على سامى النشار، دارالبيضا، دارالثقافة، ١٤٠٤.
- _____ مقرى تلمسانى، شهاب الدين أحمد بن محمد، النفع الطيب من غصن الأندلس الرطيب و ذكر وزيرها لسان الدين بن الخطيب، تحقيق يوسف شيخ محمد البقاعى، بيروت، دار الفكر، ١٤١٩.
- _____ مقرى، احمد بن على، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، تحقيق خليل منصور، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٨.
- _____ همدانى، رشيدالدين فضل الله، بيان الحقايق، تصحيح هاشم رجبزاده، تهران، مركز پژوهشى ميراث مكتوب، ١٣٨٦ ش.
- _____ _____ جامع التواريخ (تاريخ مبارك غازانى)، تصحيح محمد روشن و مصطفى موسى، تهران، مركز پژوهشى ميراث مكتوب، ١٣٩٤ ش.
- _____ ياقوت حموى، شهاب الدين ابى عبدالله، معجم الادباء، ترجمه عبدالمحمد آيتى، تهران، انتشارات سروش، ١٣٩١ ش.
- _____ _____ ، معجم البلدان، بيروت، دارصادر، ١٩٩٥ م.
- _____ يوسفى اشكورى، حسن و سيد جواد طباطبايى، «ابن ازرق / شمس الدين»، دايرة المعارف بزرگ اسلامى، تهران، مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ١٣٦٩ ش.